



# آسیب شناسی ساختاری شعر نو

دارد؛ که سرانجام از این شعرها بیکره‌ای می‌سازد اناناموار، یکپارچه و هماهنگ که در هیاتی جز همان صورتی که پدید آمده‌اند، قابل تصور نیست.

به عبارت دیگر، شعر بیکره‌ای است اناناموار، که در آن ارتباط ارگانیک و یکپارهای بین عناصر تشکیل دهنده شعر وجود دارد. یعنی همان چیزی که در شعر به عنوان ساختار مطرح می‌شود. در نتیجه ساختار شعر حاصل مجموعه روابط تنگاتنگی است که بین عناصر سازنده شعر جریان دارد، که در نهایت موجب انسجام و یکپارچگی کلی شعر می‌گردد.

به طور کلی مقوله ساخت یا ساختار، نه انحصار به شعر نو دارد و نه به شعر کهن؛ بلکه مقوله‌ای است کلی و در همه پدیده‌های جهان قابل مشاهده و درک. به طور مثال یک پل به عنوان وسیله‌ای جهت عبور از روی رودخانه یک ساختار ارگانیک دارد که بدون رعایت آن وجود پل متصور نیست. یعنی پل در نهایت، ساخت یا ساختمانی است که در آن وجود چند پایه و یک سقفه امری الزامی است، و تنها با ساختن چند پایه بدون هیچ سقفی که روی این پایه‌ها قرار گیرد و سطحی پدید آورد برای عبور از آن، نمی‌توان گفت پلی ساخته شده است. علاوه بر این نحوه قرار گرفتن پایه‌ها در کنار هم برای فراهم ساختن زمینه‌ای جهت استقرار سقفی بر روی آن باید از نظم خاصی برخوردار باشد و گرنه

قرار دادن سقفی بر روی چندین پایه نامرتب و پراکنده، به فاصله‌های نامنظم و غیراصولی، نه تنها مقدر نیست، بلکه در صورت امکان هم بدیهی است که ساختمان پدید آمده حتی اگر برای عبور از رودخانه هم مفید فایده باشد - از نظر منطقی و علمی ناقص و ناکارآمد خواهد بود.

همین وضعیت در مورد یک ساختمان مسکونی نیز قابل تصور است. مثلاً نمی‌توان، خانه سه طبقه‌ای ساخت که فاقد طبقه‌های اول و دوم باشد. گرچه همین ساختمان را می‌توان با حذف طبقه سوم به صورت ساختمانی دو طبقه ساخته که از هر نظر با تعریف خانه - به عنوان مکانی مسکونی - قابل انطباق باشد. یا مثلاً تصور اتاقی کرد که تنها سه یا دو دیوار داشته باشد ممکن نیست. زیرا همان طور که از اسم دیگر اتاق - چهار دیواری - مستفاد می‌شود، اتاق، مجموعه‌ای است از چهار دیوار و یک سقفه که بتواند در برابر سرما و گرما، حایل و سرپناه انسان باشد.

افزون بر این که در تمام این ساختمانها، وسایل و مصالحی از قبیل سنگ، آجر، سیمان، آب، خاک، شیشه و آهن و حتی چوب و غیره به کار رفته است که باید به صورتی مرتبه منظم و منطقی - و حتی علمی - کنار هم قرار بگیرند تا بتوانند دیوار، یا سقف یا حتی طاق و طاقچه‌ای پدید آورند.

به عبارت دیگر هر ساختمانی دارای ساختاری است منطقی -

با نگاهی گذرا به شعرهای چاپ شده در نشریه‌ها و مجله‌های ادبی و نیز کتابهای شعر منتشره در چند سال گذشته، به راحتی می‌توان دریافت که اکثر شاعران این شعرها به ویژه شاعران نسل جوان - از نقش و اهمیت ساختار در شعر بی‌اطلاعند. حتی به جرات می‌توان گفت نه شعرهای نیما یوشیج - بنیانگذار شعر نو یا شعر نیمایی - را به دقت خوانده‌اند و نه شعرهای احمد شاملو - بنیانگذار شعر بی‌وزن یا سپید - را.

چرا که هم شعرهای موفق نیما یوشیج شعری است سازمند و هم شعرهای موفق احمد شاملو، تأکید ما بر کلمه «موفق» از آنجاست که همه شعرهای این شاعران نوآور و بدعتگزار، یکدست و یکسان نیستند، و از آنجایی که هر دو آغازگر راهی جدیدند، همیشه در حال تجربه‌اند؛ و برای رسیدن به آرمانی که دارند تجربه و تمرین و خطر می‌کنند، بنابراین در بین شعرهایشان به نمونه‌های فراوانی

برمی‌خوریم که در مقایسه با خود شعر این شاعران نیز ضعیف‌اند. مثل شعرهای «غراب» و «ققنوس» نیما یوشیج که صرفاً از نظر اینکه نخستین شعرهای نیمایی اند ارزش دارند و نیز اکثر شعرای قسمت دوم کتاب «هواهای تازه» احمد شاملو که در قالب سپید سروده شده‌اند.

و این امر برای شاعرانی که در حال نوآوری و ابداع و آرایه قالب جدیدی در شعراند، امری اجتناب‌ناپذیر است و درست پس از گذشتن از

چنین مراحل سخت و طاقت‌شکنی است که هر نوبی این شاعران، سرانجام موفق به خلق و آرایه شعرهای موفق می‌گردند که نامشان را به عنوان بنیانگذاران قالبی نو در شعر فارسی به ثبت می‌رساند. برای آشنایی با چنین روندی، کافی است مثلاً در بین شعرهای نیما یوشیج، شعرهای «غراب» و «ققنوس» را با شعرهای موفق «هست شب» و «در کنار رودخانه» اش مقایسه کنیم و نیز در بین شعرهای احمد شاملو، شعرهای «قطنامه» و «رکسانا» را با شعرهای موفق مثل «شبانه» یا «ترانه تاریک» و یا «ترانه آبی»، تا موضوع کاملاً روشن شود.

به طور مثال آنچه که شعرهای «غراب» و «ققنوس» نیما یوشیج را به سرانجامی رهنمون می‌گردد، چیزی جز محتوای این شعرها نیست و تنها زنجیره روایت است که به این دو شعر، کلیتی یکنواخت و هماهنگ می‌بخشد و فضایی می‌سازد یکپارچه و منسجم. همچنین قطعه‌های «قطنامه» و «رکسانا» شاملو بدون در نظر گرفتن وحدت محتوایی حاکم بر این قطعات، حاصلی جز ردیف کردن مشتبی کلمات و جملات در پی ندارد؛ یعنی همان اتفاقی که در هر نثر نوشته‌ای نیز می‌توانست اتفاق بیفتد.

در عوض در شعرهای «هست شب» و «در کنار رودخانه» نیما و نیز شعرهای «شبانه»، «ترانه کوچک» و «ترانه آبی» شاملو چنان رابطه تنگاتنگی بین اجزا و عناصر تشکیل دهنده این شعرها وجود

● نه شعرهای نیما یوشیج - بنیانگذار شعر نو یا شعر نیمایی - را به دقت خوانده‌اند و نه شعرهای احمد شاملو - بنیانگذار شعر بی‌وزن - یا سپید - را.



علمی، که از ارتباط اصولی، علمی

و منطقی اجزا و عناصر تشکیل

دهنده آن پدید آمده است. همین

وضعیت نیز در مورد آثار هنری به ویژه

شعر - صائق و ضروری است. به همین

جهت نیز مقوله ساختار در شعر منحصر به

شعر نو نیست، و مقوله‌ای است کلی و اصولی که در

شعرهای سنتی نیز قابل بحث و بررسی است.

به عبارت دیگر گرچه شعر سنتی و شعر نو، از نظر فرم و قالب

دارای تفاوت‌های اصولی یا هم هستند ولی واقعیت این است که

هر دو شعر دارای فرم خاص خود هستند. با این تفاوت که فرم در

شعرهای سنتی همان قالب شعر است، مثل قالب قصیده، غزل،

مثنوی و... که قالبی از پیش تعیین شده است. اما در شعر نو هر

شعر نو موقفی فرم خاص خود را پدید می‌آورد فرمی که پیش از

آن وجود نداشته است. البته همان‌طور که گفته شد هر شعر نو

موقفی، و گروه شعرهای نو بی‌فرم و ساخت ناموفق فراوان‌اند.

همین جا باید گفت که در هر شعری دو شکل عمده قابل

تشخیص و تمایز است و هر شعری دارای دو شکل عمده است

که یکی شکل بیرونی است و دیگری شکل درونی - فرم، مربوط

به شکل بیرونی شعر است، یعنی همان شکل و فرمی که در ظاهر

شعر قابل مشاهده است، مثل قالبهای سنتی شعر فارسی از قبیل

غزل، قصیده، مثنوی و... که در نهایت فرم و شکل خاصی پدید

می‌آورند، ولی ساختار، مربوط به شکل درونی شعر است، یعنی

مجموعه روابطی که بین عناصر تشکیل دهنده شعر جریان دارد

و در نهایت موجب هماهنگی و یکپارچگی درونی و ذاتی شعر

می‌گردد و پیکره‌ای پدید می‌آورد اندام‌وار که در آن تمام عناصر

شعر به صورت ارگانیک با هم در ارتباطند.

به طور کلی شعر چه سنتی و چه نو، به عنوان یک اثر کلامی،

و یک متن نوشتاری، قابل

تفکیک به اجزای تشکیل دهنده

خودند. یعنی در شعرهای سنتی - بدون

در نظر گرفتن قالب شعر - بیت‌هایی که

در کنار یا به دنبال هم می‌آیند، در نهایت

تشکیل ساختار کلی شعر را پدید می‌آورند و به

همین دلیل کوچکترین واحد شعری، در شعرهای

سنتی، بیت است. گرچه خود بیت را نیز می‌توان به اجزاء تشکیل

دهنده آن یعنی جمله‌ها و کلمه‌ها قسمت کرد. اما به طور کلی

آنچه در شعرهای سنتی از نظر ساختاری اهمیت دارد ساختار هر

یک از بیت‌هاست. و هر بیت از شعر، از نظر ساختاری، دارای انسجام

و یکپارچگی خاصی است که از هم‌نشینی کلمه‌ها در پیکره جمله

یا جمله‌های تشکیل دهنده بیت پدید می‌آید.

به همین سبب گرچه از نظر صوری و هیأت ظاهری، بیت‌های

مختلف یک شعر - بسته به قالب شعر - به دلیل دارا بودن وزنی

مشترک و نیز قافیه با بقیه بیتها در ارتباطند، ولی این ارتباط به

گونه‌ای نیست که نتوان یک بیت را از پیکره شعر جدا کرد و آن

را به تنهایی به عنوان یک واحد شعری مورد بحث و بررسی قرار

ن داد. در شعرهای سنتی فارسی این یک اصل کلی است و به همه

قالب‌های شعر قابل تسری است، جز در مواردی که مفهوم جمله

و عبارت به گونه‌ای است که دو بیت از شعر را چنان به هم مرتبط

می‌سازد، که جدا کردن آنها از هم عملی نیست؛ یعنی همان

بیت‌هایی که به موقوف المعنی معروفند.

به عبارت دیگر پیوستگی و یکپارچگی یک شعر سنتی و

ارتباط بیت‌های مختلف یک شعر با هم در نهایت ارتباطی معنوی

است و از طریق پیوستگی مفهومی و معنایی است که بیت‌های

مختلف یک شعر در کنار هم قرار می‌گیرند و تشکیل یک ساختار

واحد شعری را می‌دهند. به همین دلیل به راحتی می‌توان بیت‌های

مختلف یک غزل، قصیده و یا هر شعر دیگری را از پیکره اصلی شعر جدا کرد و به طور جداگانه خواند و از آن لذت برد، مثل این بیت زبیا از شهید بلخی:

اگر غم را چو آتش دود بودی  
جهان تاریک بودی جاودانه  
یا این بیت از حافظ:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود  
شرمی از مظلمه خون سیلووشش باد  
و یا این بیت مولوی:

نی حدیث راه پر خون می کند  
قصه های عشق مجنون می کند

که اولی از پیکره یک قطعه دومی از یک غزل و سومی از یک مثنوی استخراج شده اند، و به تنهایی نیز بدون نیاز به بقیه بیتهای این شعرها حاوی پیام، مفهوم و معنای خاص خودند؛ و به همین دلیل نیز ساختاری کامل و مستقل دارند.

ولی در شعر نو - اعم از نیمایی

و سپید - واحد شعر، بند است و

بند کوچکترین واحد شعری

است، که در آن شاعر به تصویر

یا توصیف چیزی، حالتی،

فضایی می پردازد و به همین

دلیل نیز هر بند از شعر نو

دارای همان استقلال است

که در بیتهای سنتی شعر

فارسی وجود دارد:

گفتنی است که اغلب

در شعر نو، واحد مصراع را در

مقابل بیت شعرهای سنتی قرار

داده اند که درست نیست، به ویژه

آنکه اگر در شعر نیمایی به دلیل

وجود وزن و قواعد پایان بندی، حدی

برای مصراع شعر تعیین شده است؛ ولی

در شعر سپید که فاقد وزن عروضی

است، مسئله ای به اسم پایابندی نیز

صالح نمی تواند باشد و به همین دلیل در

تقطیع شعر سپید، هر شاعری نسبت به ذوق،

سلیقه برداشت و قصد و نیتی که در نظر دارد می تواند به هر نحوی

که تشخیص می دهد مصراع های شعر را تقطیع کند و یا حتی چند

مصراع را به دنبال هم به عنوان یک مصراع واحد بیاورد.

به طور کلی ساختار شعر نو از این نظر بیشتر شبیه به نثر یا هر

متن نوشتاری دیگر است، و همان طور که هر متن نوشتاری از چندین

بند تشکیل شده است و هر بندی از چندین جمله و هر جمله ای

از ترکیب چندین کلمه، شعر نیز دقیقاً می تواند از یک یا چند بند

تشکیل شده باشد، که هر بند به نوبه خود مرکب از چندین جمله

است، و هر جمله یا گزاره شعری ترکیبی است از چندین کلمه. با

این تفاوت که در شعر بر عکس نثر، یک جمله هم به تنهایی می تواند

بند مستقلی را تشکیل بدهد. بدین ترتیب هر شعر نویی می تواند

از یک یا چند بند مستقل ولی پیوسته به هم پدید آید.

بدین ترتیب اگر واحد شعرهای سنتی، بیت است، واحد هر شعر

نویی نیز بند است، و کلیت یک شعر نو را ترکیبی از چندین بند

همانگ پدید می آورد. یعنی همان گونه که در شعر سنتی، بیت

دارای ساختار مستقلی است در هر شعر نویی نیز هر بند از شعر دارای

ساختار مستقل و هماهنگی است که در هماهنگی با بقیه بندهای شعر ساختار کلی شعر را پدید می آورد. بدین جهت یک شعر نوی سازمند شعری است که هماهنگی کامل بین عناصر تشکیل دهنده هر بند در آن کاملاً رعایت شده باشد و نیز بندهای مختلف

تشکیل دهنده شعر هم با همدیگر هماهنگ باشند به عبارت دیگر

ارتباط پیوسته و اندامواری که باید در کلیت شعر وجود داشته باشد

چیزی جز ارتباط تنگاتنگ و انداموار جاری در پیکره تک تک بندهای

مختلف شعر، و نیز تک تک جمله های هر بند از شعر نیست و

هماهنگی کلی شعر، چیزی نیست جز هماهنگی عناصر تشکیل

دهنده آن، در درون هر بند و نیز هر جمله از تک تک بندهای مختلف

شعر و نیز هماهنگی کلیه بندهای مختلف شعر با همدیگر. بدین

جهت نیز استقلال و ساختار مستقل هر بند از شعر نو، دقیقاً مقابل

استقلال و ساختار مستقل بیت در ساختار کلی شعر سنتی

قرار می گیرد، مثل:

هست شبه یک شب دم کرده و خاک

رنگ رخ باخته است

باد، نوبله لبر، از بر کوه

سوی من، تاخته است.

یا:

من در این تاریکی

امتدادتر بازوهایم را

زیر بارانی می بینم

که دعاهای نخستین بشر را تر کرد.

و یا:

در کنار ما بیگانه ای نیست

در کنار ما

آشنایی نیست

خانه خاموش است و بر شرب

سیاه شب

شرابه های سمن باران.

و یا:

چاه شفا را مانده

حنجره های پرخنجر در خاطره من است.

که هر یک از چهار نمونه بالا دارای مفهوم مستقل

و ساختار کاملی هستند. به طوری که تمام واژه های به

کار رفته در تک تک جمله های این چهار نمونه - یا چهار بند

شعری - دقیقاً هماهنگ و همسو با هم حرکت می کنند و ساختاری

می سازند محکم و هماهنگ، که در عین حال هر یک به تصویر

واحدی اشاره دارند و یا دارای مفهوم مستقل و کاملی هستند. از

این چهار نمونه، دو نمونه اول از شعرهای نیمایی است. اولی بندی

از شعر معروف «هست شب» نیما یوشیج است و دومی بندی از

شعر «از سبز به سبز» سهراب سپهری، که هر دو شعرهایی هستند

موزون و اساس وزن در آنها عروض نیمایی است. ولی نمونه های

بعدی، دو بند، از دو شعر سپید (بی وزن) احمد شاملو هستند؛ اولی

بندی است از شعر «باران» و دومی بندی است از شعری «بی نام»

از صفحه ۴۹ کتاب «حدیث بی قراری ماهان».

گرچه این چهار نمونه، چهار بند، از چهار شعر متفاوتند؛ ولی به

طوری که می بینیم از نظر ساختاری، هر یک از این بندها، دارای

چنان ساختار محکم و هماهنگی هستند که در آنها تمامی اجزاء و

عناصر شعر در جایگاه ویژه خود قرار دارد، و به اقتضای فضا و کلام

به موقع و به جا به کار رفته اند و چنان زنجیره ای از کلام پدید

آورده اند که به ظاهر نه می توان از آنها چیزی کم کرد یا چیزی به



آنها افزود.

با وجود این از چهار نمونه یا چهار بند مستقل سه نمونه در ترکیب با بقیه بندهای شعر اصلی نیز دارای هماهنگی کامل و یکپارچهای هستند به گونه‌ای که سرانجام در کنار هم تشکیل ساختار نهایی شعر را پدید می‌آورند. و این سه نمونه عبارتند نمونه‌های شماره یک، سه و چهار؛ که اولی بندی است از شعر شب شب و نیمایوشیخ که در سه بند سرودن است و نمونه‌های سوم و چهارم بندهای از دو شعر احمد شاملو، که هر کدام کوتاه سروده شده‌اند؛ که در کنار داشتن ساختار محکم و مستقل با بقیه شعرها یا بندهای شعرها نیز دارای هماهنگی کامل هستند. فضای واحد یکپارچه و آهنگاری پدید می‌آورد. برای آشنایی با چگونگی نقش ساختار این نمونه‌ها در کلیت شعرهای اصلی در اینجا هر سه شعر را به صورت کامل می‌آوریم:

هست شب شب یک شب دم کرده و خاک  
رنگ و رخ باغچه‌ها  
باد، نوای آن  
سوی من تا...

○  
هست شب شب یک شب دم کرده و خاک  
رنگ و رخ باغچه‌ها  
باد، نوای آن  
سوی من تا...

○  
با تنش گرم  
مردم با چای  
بمباران...

○  
به تنهایی  
هست شب شب یک شب دم کرده و خاک  
رنگ و رخ باغچه‌ها  
باد، نوای آن  
سوی من تا...

○  
خاک و خورشید است و بر ضرب سیاه شب  
سایه‌ها  
تا این...

○  
خاک و خورشید است و بر ضرب سیاه شب  
سایه‌ها  
تا این...

○  
شرحی شرحی  
بی نام = ص ۲۹

### ● پس از گذشتن از چنین

### مراحل سبخت و طاقست شکنی

### هر دوی این

### خاسته‌های

### طوری

### ساخت

### به شعر

### گفت کلی و

### فضای جهان

### در

فضای سازنده، محکم و یکپارچه.

نمونه دوم، که بندی است از شعر

ماوندی بند سروده شده است با تمام

شاعر در این بند آرایه

ساختار

رابطه منطقی

بندهای شعر را

حداقل یکبار

با هم

تمام شعر را با هم می‌خوانیم

من در این تاریخ

فکر یک بره رونق

که بیامد علف را بچرد.

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

○

به طوری که می‌بینیم در سه شعر از بندهای شعر، فضای مستقل و ویژه‌ای می‌سازند، که هر کنار بندهای دیگر شعر، و در ارتباطی تنگاتنگ با آنها، فضای کلی شعر پدید می‌آید.